

امروز سی‌امین جلسه‌ای است که از سال گذشته ما درباره فرازهای رساله حقوق مطالبی را عرض می‌کنیم. بعد از بیان آن مقدمه‌ای که نسبتاً طولانی بود و ما صرفاً به ترجمه آن اکتفا کردیم، اولین فراز رساله الحقوق به بیان حق خداوند بر انسان اختصاص پیدا کرد؛ اینکه بزرگترین حق خدا بر انسان مسأله عبادت خالصانه است و یک اشاره‌ای به اثر عبادت خالصانه شد. از اینجا به بعد وارد حق انسان می‌شود و می‌فرماید:

«وَأَمَّا حَقُّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَسْتَوْفِيَهَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ فِتْوَادِي إِلَى لِسَانِكَ حَقَّهُ وَإِلَى سَمْعِكَ حَقَّهُ وَإِلَى بَصَرِكَ حَقَّهُ وَإِلَى يَدِكَ حَقُّهَا وَإِلَى رِجْلِكَ حَقُّهَا وَإِلَى بَطْنِكَ حَقَّهُ وَإِلَى فَرْجِكَ حَقَّهُ وَتَسْتَعِينُ بِاللَّهِ عَلَى ذَلِكَ». اما حق نفس تو بر تو این است که آن را در راه بندگی خدا به کار بگیری و آنچه که از اعضا و جوارح در تو قرار داده، در مسیر اطاعت خداوند و بندگی او استفاده کنی. بعد یک‌به‌یک این اعضای رئیسی بدن را نام می‌برد؛ که حق زبانت را ادا کنی، حق گوشت را ادا کنی، حق دستت را ادا کنی، حق پایت را ادا کنی، حق شکم خود را ادا کنی، حق فرج - که کنایه از غریزه جنسی است - خود را ادا کنی؛ و برای این کار از خداوند تبارک و تعالی استعانت بجویی.

اهمیت شناخت نفس انسانی

اینجا اولین مسأله این است که برای نفس انسانی یک حقی قائل شده است. اصلاً انسانیت، یعنی اینکه تو انسان آفریده شدی، خود انسان بودن یک حقی را برای تو ایجاد کرده است و این حق در ادامه آن حق خداوند است؛ «فَأَمَّا حَقُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ فَإِنَّكَ تَعْبُدُهُ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً» و بعد هم مسأله اخلاص را مطرح کرد. اگر بزرگترین حق خدا بر انسان این است، پس مهم‌ترین حق نفس بر انسان هم اطاعت خداست، «وَأَمَّا حَقُّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ فَإِنَّ تَسْتَوْفِيَهَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ». این به عنوان یک حق نفس بر انسان معرفی شده است. اساساً آیا باید ببینیم نفس انسان حقی به گردن انسان دارد؛ منظور از نفس چیست؟ حقوقی که نفس انسانی بر انسان دارد، از کجا ناشی شده است؟ اصلاً حقیقت انسانیت تا معلوم نشود، این حق را نمی‌توانیم بشناسیم و به آن عمل کنیم. ما نمی‌خواهیم وارد مباحث مربوط به انسان‌شناسی به معنای وسیع کلمه شویم. بالاخره اگر انسان بتواند یک شناخت اجمالی از خودش پیدا کند، طبیعتاً بندگی و اطاعت خدا و سایر امور مربوط به زندگی او، رنگ و بوی دیگری پیدا می‌کند و انسان با اشتیاق و شوق و شغف خدا را بندگی می‌کند. اینکه این قدر بر اهمیت خودشناسی تأکید شده برای این است؛ اینکه می‌فرماید «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، یا «نال الفوز الاكبر من ظفر بمعرفة النفس»^۱، کسی که به معرفت نفس و شناخت خویشتن دست پیدا کند، به فوز اکبر رسیده است، همه حاکی از اهمیت معرفت نفس ایشان است.

۱. تصنیف غررالحکم، ص ۲۳۲.

ما در این رابطه روایات در اهمیت خودشناسی زیاد داریم. اساسا خودشناسی دروازه خداشناسی است؛ «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، کسی که خودش را بشناسد، خدایش را شناخته است. این حدیث خودش یک توضیح مفصلی دارد. من در حوزه اهمیت نفس نمی‌خواهم بحث کنم اما این از مسائل بسیار مهم انسان است برای ترسیم یک زندگی سعادت‌مندانه و هدفمند و موفق؛ اگر این حاصل نشود، انسان سردرگم و متحیر است، مقصد را نمی‌تواند برای خودش به درستی تعریف کند. مثل کسی که با مرکبی در یک جاده‌ای حرکت می‌کند؛ اگر مقصد نداشته باشد، دائما در حال سیر و حرکت است اما نمی‌داند کجا می‌خواهد برود؛ این موجب خستگی، ملال و رنج و عذاب است و لذت و آرامش هم در آن نیست. کسی که سوار بر مرکب است و در بیابان گاهی از این سو و گاهی به آن سو، هیچ چشم‌اندازی برای خودش تصویر نکرده، این خستگی برایش ایجاد می‌شود. زندگی انسان هم همینطور است؛ انسان بدون مقصد، انسان بدون هدف، خسته است، زندگی برای او پوچ است و آرامش روحی ندارد. این مقصد و هدف تنها و تنها در سایه خودشناسی محقق می‌شود. اگر انسان خودش را بشناسد، نه اینکه توهم خودشناسی داشته باشد، اگر خودش را بشناسد، زندگی آرام‌تر، بامعناتر، شادتر و لذت‌مندتر به معنای واقعی خواهد داشت و البته موفق‌تر؛ یعنی از زندگی خودش آن‌گونه که باید استفاده می‌کند و توفیق او برای دستیابی به اهدافش بیشتر است. پس اولین گام این است که ما خودمان را بشناسیم. حالا انسان چیست؟ عرض کردم که نمی‌خواهم وارد مباحث معرفت نفس شوم، اما باید یک بیان اجمالی درباره نفس ارائه دهیم که اصلا نفس انسانی چیست، حقیقت آن چیست، که اگر آن معلوم شود آن وقت مقصد و غایت هم معلوم می‌شود.

«والحمد لله رب العالمین»